بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 26 دی 1395.

ما دیروز یک مروری بر کلّ این بحث به سرعت داشتیم این بحث نیاز دارد یک مقداری باز شود و کلمات علما توضیح داده شود و بررسی شود. من از جواهر شروع می کنم جواهر یک توضیحاتی عبارت هایش دارد که در ضمن توضیحات عباراتش مطالب ایشان را بررسی هم می کنیم. جواهر جلد 42 صفحه 313 بود از این چاپ قبلی جواهر. عبارت مرحوم محقق حلی این بود،

هل للورثة استيفاء القصاص من دون ضمان ما عليه من الديون قيل نعم تمسكا ب‍ الآية و هو أولى و قيل لا و هو مروي

این عبارت مرحوم محقق هست. خود محقق این قول را صحیح می داند که ورثه یک همچین حقی را دارند. مرحوم صاحب جواهر این جور تعبیر می کند و هل للورثه استیفاء القصاص من دون ضمان ما علیه من الدیون التی لا ترکه عنده فی مقابلها. در دیونی که میّت ترکه ای ندارد که از آن ترکه آن دیون را ادا کنیم.

و هل للورثة استيفاء القصاص من دون ضمان ما عليه من الديون التي لا تركة عنده في مقابلها؟

دیونی که میّت ترکه ای ندارد که از آن ترکه آن دیون را ادا کنیم

قبل و القائل ابن إدريس و من تأخر عنه، بل عن ظاهر الأول أو صريحه الإجماع و إن كنا لم نتحققه: نعم

ابن ادریس می گوید عن ظاهر ابن ادریس بلکه صریحش این است که ادعا اجماع کرده است. مرحوم صاحب جواهر می گوید که و ان کنا لم نتحققه. ما این مطلب برایمان محقق نیست. در سرائر اجماع بر این فرع نکرده است آن اجماعی که مدعی شده است اجماع بر اینکه قتل عمد یوجب القصاص و القود دون الدیه. نسبت به این ادعای اجماع کرده است. خب مطلبش هم درست است. اما اینکه حالا اگر بخواهد قود و قصاص را اجرا کنند آیا می توانند بدون اینکه ضمان دیون کنند این کار را انجام دهند یا انجام ندهند؟ نسبت به این ادعای اجماع نکرده است به خصوص دو جا ما در سرائر آدرس داده ایم جای دومش صریح است که اختلاف اقوال هست بعضی ها این جور می گویند و بعضی ها این جور می گویند. ایشان اصلش این است که قواعد کلی که وجود دارد لازمه آن قواعد کلی این است که ما حقّ قصاص را برای ورثه قائل باشیم روایتی که این هست روایت لا یوجب، چون خبر واحد است و ایشان خبر واحد را حجت نمی داند و امثال اینها. این اجماعی در این مسئله نیست.

تمسكا ب‍ الأصل و العمومات التي منها الآية

ایشان اصل را در مقابل عمومات ذکر کرده است خیلی وجه خاصی ندارد که ما مثلا منهای عمومات، اصلی در اینجا، ظاهر اصل عمومات این است که این اصل غیر از اصاله العموم هست و اینها و عمومات وجه دیگری است نه تفسیر اصل. اما چه اصلی اینجا می شود قائل شد من خیلی نمی دانم چه اصلی را بشود قائل شد. اینجا

سؤال:

پاسخ: بحث سر این است که ما در واقع نمی دانیم حقی که برای ورثه جعل شده است موسّع است یا مضیّق است. این بحث این ضمان ما علیه که اینجا وجود دارد بحث ضمان تکلیفی نیست بحث این است که این حق به نحو موسّع جعل شده است یا به نحو مضیّق جعل شده است. اگر نگوییم که اصل این است که حق به نحو موسّع جعل نشده باشد چون مسلما در صورتی که ضمان کند این حق برایش جعل شده است. نمی دانیم در صورت عدم ضمان چنین حقی جعل شده است یا نشده است اصل عدم جعل حق است. یعنی اگر اصل را آن طرف نگیریم قطعا این طرف نیست. عمده بحث عمومات است.

و العمومات التي منها الآية و هي «فَقَدْ جَعَلْنٰا لِوَلِيِّهِ سُلْطٰاناً» و غيرها من الكتاب و السنة

بعد مرحوم محقق حلی فرموده است «و هو أولی» صاحب جواهر یک کلمه بل أصح را اضافه کرده است. این تعبیر خوبی نیست اضافه کردن بل أصح. چون ببینید کلمه أولی را گاهی اوقات به فعل نسبت می دهیم می گوییم فلان کار اولی است. یعنی مستحب است و واجب نیست. ولی یک موقعی به این قول و نظریه نسبت می دهیم. این نظریه اولی است یعنی أصح است دیگر. اولی با اصح فرقی ندارد که ایشان أصح را به صورت بل تعبیر کرده اند.

و لا ينافي ذلك كون الدية تركة لو أخذت، كما هو واضح.

می گوید اینکه حالا بعد از اینکه، اگر دیه را اخذ کنند شارع مقدس این دیه را در حکم ترکه قرار داده است و گفته است که دیون وصایا از آن خارج می شود این منافات با این ندارد که اگر به دیه اخذ نشد حق نداشته باشند نه آنها دوتا بحث جدا است. مرحوم ابن ادریس این دو بحث را با هم لازم ملزوم هم قرار داده است. ایشان کأنه تصور کرده است حالا که دیه ابتدائا به گردن قاتل نمی آید، و آن چیزی که برای قاتل هست حق قصاص به گردنش می آید بنابراین اگر بعدا هم دیه را بگیرند، این دیه حقّ ورثه است و در دیونش صرف نمی شود. این ارتباط خیلی ملازمه ای ندارد ممکن است ما قائل به این بشویم که دیه حقّ ورثه نیست ابتدائا ولی اگر دیه گرفتند این حکم ترکه پیدا می کند. این دو تا با هم دیگر، این لا ینافی ذلک به خاطر ملازمه ای است که در کلام مرحوم ابن ادریس بین این دو بحث قرار داده شده است از یک طرف، کأنه هر دو را از یک باب دانسته است می گوید که چون دیه حقی نیست که اولا و بالذات به گردن قاتل بیاید بنابراین بعدا هم اگر دیه اخذ شد دیّان نسبت به او حق ندارند. دیّان اولا حق ندارند ولی بعدا ممکن است حق داشته باشند اگر دیه گرفته شده باشد.

و قيل و القائل الشيخ في النهاية لا يجوز، بل في غاية المراد حكايته عن أبي علي و القاضي

أبی علی ابن جنید است و قاضی ابن برّاج است.

و أبي الصلاح و ابن زهرة و الصهرشتي و الكيدري و صفي الدين محمد بن معد العلوي،

ایشان عبارت غایه المراد را بد نقل کرده است. غایه المراد به این شکلی که ایشان نقل کرده است یک تفکیکاتی قائل شده است. صهرشتی را جزو کسانی قائل شده است که هم عفو را می گوید شرط عفو این است که ضمان داشته باشد. مطابق قول شیخ طوسی در مبسوط، صهرشتی را با آنها چیز کرده است. ولی ایشان از این جهت که هر دو اینها مشترک هستند در اینکه قصاص را بدون ضمان دیون جایز نمی دانند، رو این جهت می گوید همه اینها مشترک هستند ولو بعضی از اینها مثل صهرشتی و اینها یک نحوه دیگری هم مشی کرده باشند.

بل في الدروس نسبته إلى المشهور، بل عن الغنية الإجماع عليه

غنیه اجماعاتی که ایشان دارد هیچ قابل اعتماد نیست. تقریبا در همه مسائل مرحوم ابن ظهره ادعای اجماع دارد و اینکه حالا این اجماع چقدر معتبر باشد خیلی نمی شود روی آن تکیه کرد. البته این مطلب درست است که ما قبل از غنیه هیچ فتوای صریحی بر خلاف این مطلب غنیه ندیدیم. اولین کسی که در مسئله مناقشه کرده است ابن ادریس است که ابن ادریس بعد از غنیه است. ولی با همه این حرف ها این که بگوییم لا خلاف را شاید بشود مدعی شد ولی حالا می خواهیم اجماع قائل شویم چون یک سری افراد اصلا متعرض نشده اند مثلا ابن حمزه در وسیله، حالا ما عبارتی از ابن حمزه در وسیله آوردیم ولی خیلی آن عبارت هم روشن نبود در آن مطلبی که ما می خواستیم، برای این آوردیم که احتمال اینکه اطلاق داشته باشد عبارت را آورده بودیم ولی آن عبارت هم خیلی اطلاق داشتنش واضح نیست به هر حال یک سری از علما اثر این مطلب را متعرض نشده اند مثل سلّار، صاحب مراسم، ابن حمزه، صاحب وسیله و بنابراین اجماع در مسئله را مشکل هست که ما قائل شویم. و به طور کلی ابن ظهره در اکثر مسائل همین ادعای اجماع ها را می کند. در مسائلی که خیلی هایش محل خلاف است و امثال اینها، رو همین جهت ذاتا ادعای اجماع های مرحوم ابن ظهره قابل اعتماد نیست اینها خیلی وقت ها اجماع بر قواعد است. اینجا هم ممکن است از همین باب باشد ایشان می گوید که خب روایات وجود دارد این روایات را کأنه روایت را هم معتبر می داند می گوید که خب این روایت را همه عمل می کنند مثلا در حالی که خب ممکن است روایت را ضعف سند قائل باشند بعضی ها که اصلا خبر واحد را حجت نمی دانند و امثال اینها این جور مسائل هست

و کیف کان فهو مرویٌ فی خبر أبی بصیر عن أبی عبد الله علیه السلام

«في الرجل يقتل و عليه دين و ليس له مال فهل للأولياء أن يهبوا دمه لقاتله؟ فقال: إن أصحاب الدين هم الخصماء للقاتل، فان وهب أولياؤه دمه للقاتل فجائز و إن أرادوا القود فليس لهم ذلك حتى يضمنوا الدية للغرماء»

ایشان نسبت به این روایت چند اشکال مطرح می کند. یکی اینکه این روایت موافق عامه است. بحث موافقت عامه ابتدائا یک روایت را از حجّیّت نمی اندازد. اگر یک معارضی بر یک روایت پیدا کردید، بعد از معارضه بحث موافقت عامه به عنوان مرجّح حالا دوم یا سوم مطرح است. اینکه ایشان ابتدائا بحث موافقت عامه را مطرح کرده است خیلی لطیف نیست.

سؤال: اگر خلاف عمومات باشد چه؟

پاسخ: خلاف عمومات هم باشد مهم نیست.

سؤال:...

پاسخ: آن هم فایده ندارد باید معارض حجت باشد خب این یک اشکال. اشکال دوم ضعیفٌ، یعنی من فکر می کنم این موافقته للعامه را ایشان به عنوان دلیل رد نیاورده است لحن ببینید لحن این است که احتمال تقیه کأنه می رود. این را به عنوان یک مؤیدی برای نفع قرار داده است. چون موافقت عامه است زمینه تقیه در آن وجود دارد بنابراین ممکن است آن را حمل بر تقیه کنیم به عنوان دلیل بر رد ذکر نمی کند. اول می گوید ضعیفٌ، ضعف سند دارد که همان بحث محمد بن اسلم است که،

لا يصلح للخروج عن عموم الأدلة و إطلاقها، كما اعترف به المصنف في النكت

این لا یصلح للخروج عن عموم الأدله و إطلاقها، آیا دلیل دوم است یا مکمّل دلیل اول است؟ چون ضعیف است صلاحیت مخصصیت نسبت به عمومات و مقیدیت نسبت به اطلاقات ندارد. یک جور این است که ادامه ضعیفٌ باشد و یک جور دیگر این است که اینها می خواهند بگویند که مثلا یک روایت هست، حالا آن را بعد عرض می کنم. چون یک روایت هست و امثال اینها این صلاحیت خروج ندارد. کأنه عمومات و اطلاقات، یک بحثی هست که آیا با یک مطلق می شود عمومات و اطلاقات را تقیید کرد یا نمی شود؟ کأنه ایشان ممکن است نظرشان این باشد که اگر یک همچین قضیه ای صحیح بود نباید یک روایت واحد وارد می شد. باید روایت های متعدد وارد می شد کأنه عدم ورود روایات متعدد در مسئله قرینه است بر اینکه این روایت، روایت معتبری نیست. ولی خیلی چیز مهمی نیست. اگر مسئله خیلی مسئله مورد ابتلایی بود و شایع بود امثال اینها خب بله. مسئله خیلی محل ابتلاء نیست که اگر بود لکثرت الادله علیه، یک همچین چیزی نیست این است که اگر بخواهیم به عنوان یک دلیل مستقل ذکر کنیم درست نیست. بله به عنوان مکمل ضعیفٌ خوب است.

بل عنه فيها نسبة قول الشيخ إلى الندرة

مصنّف در نکت النهایه، مرحوم محقق حلی قول شیخ را به ندرت نسبت داده است. این مطلب درست نیست. ایشان قول شیخ را به ندرت نسبت نداده است این روایت ابی بصیر را به ندرت نسبت داده است. خود روایت را گفته است نادر است. ایشان قبلا هم توضیح دادم ایشان می خواهد بگوید که ولو روایت نقلیات مختلف دارد و در جاهای مختلف تهذیب وارد شده است در فقیه وارد شده است ولی اصل همه اینها در سندش محمد بن اسلم وجود دارد و آن دیگر به درد نمی خورد. البته بعد روایات را می خوانیم بعضی از نقل هایش محمد بن اسلم نیست ولی آن نقل شاهد کلام شیخ طوسی نیست. آن نقل متفاوت است در بعضی از نقل هایی که هست بعدا می خوانیم آن نقلی که به درد شیخ طوسی می خورد در آن محمد بن اسلم است. بل عنه فیها نسبت قول الشیخ الی الندره. و شیخ محقّق حلی می گوید الروایه ضعیفه السند نادره. آن روایت را نادر می داند و ندرت هم نه اینکه ندرت به آن عمل نکرده اند. نادره یعنی خود نقل روایت کم هست. همچنان که در کشف الرموز عبارت را صریح کرده است گفته است و الروایه نادره الورود ضعیفه السند. کلمه ورود را هم اضافه کرده است. نادره الورود ضعیفه السند. مرحوم صاحب جواهر بعدا به این مطلب تکیه می کند. این ندرتی که در نکت النهایه هست و اینها خیلی روی آن تکیه می کند و آخر بحث حالا می رسیم که این مطلب نا تمام است. هیچ ندرت قول شیخ را ایشان به ندرت نسبت نداده است

و عن الطبرسي

طبرسی علی وجه الاطلاق معمولا می گویند، صاحب مجمع البیان مراد است. ولی اینجا قبلا عبارت غایه المراد را دیدید که ابی منصور طبرسی بود که صاحب احتجاج است که کتاب فقهی دارد به نام الکافی. در کافی ابی منصور طبرسی این مطلب هست.

حمله على ما إذا بذل القاتل الدية، فإنه يجب حينئذ قبولها، و لا يجوز للأولياء القصاص إلا بعد الضمان، فان لم يبذلها جاز القود من غير ضمان.

و فيه- مع أنه خرق للإجماع المركب-

ایشان قول مرحوم طبرسی را می گویند کاملا خرق اجماع مرکب است کأنه تفصیلی در مسئله هیچ کس نداده است یا به طور مطلق گفته اند که بدون ضمان حق قصاص دارد یا گفته اند که بدون ضمان حق قصاص ندارد. این تعبیر، تعبیر تعجب آمیزی از ایشان است که بحث اجماع مرکّب را اینجا مطرح کرده است. چون دو قول در مسئله اولش از ابن ادریس است. ابن ادرسی بعد از ابو منصور طبرسی است. زمان ابو منصور طبرسی فقط یک قول بوده است که شما اگر آن قول شیخ را قبول داشته باشید که دیگر این حرفها را نباید بزنید. زمان ابی منصور طبرسی یک قول بیشتر نبوده است. شما اگر می خواهید خرق اجماع مرکب تعبیر کنید قول ابن ادریس را بگویید خرق اجماع مرکب است. اگر بحث خرق اجماع مرکّب باشد بگویید دو قول بیشتر نیست. یک قول ابو منصور طبرسی هست که تفصیل قائل شده است و یک قول این است که مطلقا متوقف است بر ضمان دیه. این است که ایشان قول ابو منصور طبرسی را با خرق اجماع مرکب می خواهد رد کند آن چیز جالبی نیست.

سؤال:

پاسخ: قائل نداریم قبل از شیخ طوسی به این مطلب. اولین کسی که در این مسئله مناقشه کرده است ابن ادریس است. عرض ما کردم ما دعوی اجماع نمی خواهیم بکنیم. چون به هر حال بعضی از علما در این مسئله چیز نشده اند فتوایشان به دست نیامده است و قدما هم خیلی هایشان معلوم نیست که نظرشان چیست. فرض کنید کلینی، مرحوم صدوق امثال اینها، اینها به یان شکلی که شیخ طوسی تفصیل قائل شده است به این شکلی که به شیخ طوسی تفصیل نسبت می دهند حالا بعد یک عبارتی ایشان دارد که بعد عرض می کنم.

بنابراین ایشان می گوید

أنه لا فرق بين البذل و عدمه بالنسبة إلى عموم الأدلة،

اینکه ایشان تفصیل قائل شده است بین بذل و ادله، عموم ادله یا این روایت را قبول می کنیم، این روایت به طور کلی گفته است باید ضمان باشد. یا به عمومات اولیه تمسک می کنید، در عمومات اولیه هم بذل و عدم بذل ندارد. یا به تعبیری که در بعضی نمی دانم ریاض است کجا هست تعبیر می کند که این جمع بین ادله متوقف است بر شاهد جمع و دو دسته روایت متباین اگر وجود داشته باشند یک دسته را به یک شکل حمل کنیم و یک دسته را به یک شکل دیگر حمل کنیم بخواهیم جمع بین ادله کنیم متوقف بر شاهد جمع است. وقتی شاهد جمع نباشد، این گونه جمع ها جمع تبرعی است که صحیح نیست.

نعم الخبر المزبور مختل المتن

ایشان می گوید مشکل مشکلی دیگر است. مشکل این است که این خبر منهای بحث ضعف سندی، متنا هم مختل المتن هست. آن چاپ قبلی مختلف المتن است. همین مختل المتن درست است. البته مختلف المتن هم هست می گوییم متنش به گونه های مختلف ذکر شده است ولی این که ایشان روی آن تکیه دارد اختلال متنش است نه اختلاف متن. تعلیلی که دارد،

نعم الخبر المزبور مختل المتن باعتبار فرقه بين الهبة و بين القود، فجوز للوارث الأول دون الثاني،

ایشان می گوید که این روایت گفته است در هبه لازم نیست ضمان باشد ولی در قود بدون ضمان قود جایز نیست. اینها چه فرقی دارند؟

و هما معا مشتركان في تفويت حق الدين،

هر دو اینها حق دین را یا حق الدیان اگر بود بهتر بود، حق الدیان را تفویت می کنند. چه فرقی است بین این دو تا؟ خب این مطلب خیلی مطلب زیبایی نیست. ببینید یک موقعی یک نفر آمده است از حقّ خودش حق قصاص خودش می گذرد. کرامت نفس نشان می دهد خب شارع مقدس می گوید که تو حالا کرامت نفس کردی می گوید من دین را به عهده تو نمی گذارم اما یک کسی می خواهد حالا قصاص کند می خواهد حق خود را استیفا کند شارع مقدس بگوید که اگر می خواهی قصاص کنی باید حق میت را هم ادا کنی. بنابراین چه وجهی دارد؟ این اولا و این یک اشکالی که مرحوم صاحب جواهر دارند. این نکته را عرض کنم که قبل از صاحب جواهر در مهذب البارع مرحوم ابن فهد حلّی تعبیر می کند این روایت اضطراب متنی دارد. توضیح نمی دهد که اضطراب متنی آن چیست. احتمالا می گوید همین وجوهی که صاحب جواهر به عنوان اضطراب متنی این روایت آورده است مد نظر مرحوم ابن فهد بوده است که در مهذّب به آن اشاره می کنند. خب این یک نکته

بل و باعتبار قوله (عليه السلام) فيه: «إن أصحاب الدين هم الخصماء» المناسب لتفريع عدم جواز الهبة.

ایشان اشکال دوم به این روایت می کند می گوید که این روایت گفته است که اصحاب الدین هم الخصماء. اصحاب دین حق دارند نسبت به قاتل. مدعی هستند نسبت به قاتل. حالا که مدعی هستند پس اگر ا ولیاء دم، دم قاتل را ببخشند جایزٌ؟ جایز این تفریع به قبل نمی شود که. اگر می گفت که فلا یجوز باید یک کاری کنند که دینش ادا شود خوب بود. جایزٌ را بر آن تفریع کرده است این صحیح نیست. ولی به نظر می رسد که در تفریع لازم نیست مفرّع علیه تمام العلّه باشد. ببینید بحث این است که می گوید که گفته است که چون اصحاب دین نسبت به قاتل حق دارند، حق به گردنش دارند، نتیجه اش این است که اگر ببخشند صحیح است. این که خب متفرع بر او نیست. اما اگر مثلا این جور متفرع می کرد که اگر می خواهی ببخشی حق او را بده تا ببخشد. ذمه اش را فارق کن یا به عهده خودت بگیر خب می توانی ببخشی. اگر وجوب تضمین بر اولیاء دم را تفریع کرده بود خوب بود. خب می گفت که حق دارم شما هم اگر می خواهی ببخشی باید آن حق سر جای خودش محفوظ بماند. با بخشیدن قاتل آن حق ضایع می شود. بنابراین خب این مفرع و مفرع علیه به هم دیگر ارتباطی ندارند. پاسخ مطلب این است که در فاء تفریع لازم نیست که مفرع علیه علت تامه باشد. ممکن است جزء العله باشد. یعنی بحث این است که می گوید که از یک طرف حقّی به گردن قاتل برای دیّان وجود دارد. این یک مطلب و مطلب دوم اگر کسی بخواهد این بدون اینکه کرامت نفسی داشته باشد بدون اینکه یک لطفی در حق قاتل بخواهد بکند و امثال اینها، استیفاء حقش را از قاتل کند تشفی خاطری برایش حاصل شود خب باید آن حق دیّان را ادا کند. لازم نیست در تفریع، اولا یک نکته ای بگویم، تفریع این دو جمله با هم تفریع شده اند نه تک تک آنها. تفریع این مجموعه تفریع به قبل شده اند و در واقع آن تفریع مربوط به آن قسم دومش است که می گوید که اینها چون حق دارند از یک طرف دیّان، از یک طرف دیگر این آقا نیامده است کرامت نفس کند که خود کرامت نفس اقتضای این دارد که شارع مقدس در حقش ارفاق کند. مقتضی برای اینکه به ذمّه اولیاء دم بیاید موجود است مانع هم مفقود است نسبت به حقّ قصاص اگر بخواهد قصاص کند. نسبت به هبه مقتضی موجود است آن هم چون حق دارد ولی از یک طرف دیگری مانعی وجود دارد. کسی که کرامت نفس می کند و از حق خودش می گذرد مناسب است که شارع یک ارفاقی در حقش کند و نسبت به او چیزی به گردنش نیاورد. یک جایزه باید به کسی که هبه می کند داده شود نه اینکه حالا که هبه می کند یک چیزی هم به گردنش بیاید و آن را به یک تکلیفی موظّف کند.

سؤال: طبق عبارت فقیه یا عبارت

پاسخ: آن عبارت دیگر را که هنوز نیاورده ایم. عبارتش این است که هر دو را دارد دیگر. فجایزٌ دیگر هنوز آن عبارت دیگر آورده نشده است. فان وهب اولیائه دمه للقاتل فجایزٌ و ان اراد القود

سؤال:

پاسخ: می گویم مجموع این دو تا با هم تفریع شده است نه تک تک. فقره اول هر دو اینها تفریعشان علّتی که در صورت هبه تضمین واجب نبوده است بر اولیاء دم نه به خاطر اینکه آنها خصماء نبودند حق نداشتند. حق داشتن مقتضی ثبوت یک چیزی به گردن اولیاء دم است. ولی این مقتضی یک موقعی با مانع مواجه می شود. مانعش این است که وقتی اولیاء دم کرامت نفس به خرج می دهند مناسب است که در مقابل کرامت نفس شارع یک تخفیفی در حقشان قائل شود. شارع مقدس آن هم چیزی به گردنشان نگذارد امثال اینها. به خلاف قصاص. در مورد قصاص مقتضی موجود است مانع مفقود است. و فاء تفریع هم علّیّت تامه از آن استفاده نمی شود. همین مقدار که مقتضی شیء باشد کافی است بر فاء تفریع. فاء تفریع این هر دو به یک معنا هر دو تفریع شده اند. هر دو مقتضی در مورد هر دو موجود است ولی در یکی از اینها مقتضی اثر نمی کند به علت وجود مانع و یکی از آنها مقتضی وجود ندارد این مقتضی تأثیر نمی کند به خاطر وجود مانع. عبارت بعدی اش را انشاء الله فردا توضیح می دهم. کلام مرحوم آقای خوئی را هم ملاحظه فرمایید نیاز به یک توضیحاتی کلام آقای خوئی هم دارد ما خب خیلی سریع گذشتیم فردا در موردش توضیح زیاد می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد